

نویسنده: فقیر محمد ودان

به پیشواز بزرگداشت از پانزدهمین سالروز
حماسه شهادت شهید دوکتور نجیب الله رهبر
حزب وطن و رئیس جمهور سابق افغانستان

بهترین نوع تجلیل و بزرگداشت از شخصیت های بزرگ تاریخی ، توضیح و تفسیر اندیشه ها و کارنامه های ایشانست ، به منظور ترویج آنان ، تا بمثابه سرمشق ، اندیشه و عمل افراد و نیروهای اجتماعی را محتوی بخشیده و استقامت دهند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی - بمثابه دستگاہ تفکر سیاسی افغانی - میراث بزرگ اندیشه بی شهید دوکتور نجیب الله محسوب می گردد . اینک برخورد با مسایل فرهنگی را از دیدگاه این اندیشه توضیح نموده ، به پیشواز بزرگداشت از پانزدهمین سالروز حماسه افتخار آفرین شهادت رهبر و رهنمای عقاید سیاسی خویش ، به نشر میرسانم:

مصالحه ملی و مسایل فرهنگی

اندیشه سیاسی مصالحه ملی ، به تمام عرصه های زندگی اجتماعی توجه داشته ، هستی و چیستی این عرصه ها را در حال حرکت ، تغییر و تحول مطالعه نموده ، تلاش مینماید با شناخت آنچه هست و تشخیص عناصر و روند های واپسگرا ، محافظه کار و بالنده ، مواضعی را اتخاذ نماید تا با پالایش ، غنا و تقویت عناصر بالنده ، روند متشکل از این عناصر را با توجه به بنیاد های فلسفی مورد نظر خویش (فلسفه صلح) ، توأم با خردورزی و بدون تازاندن ، در بستر واحدی به حرکت ترغیب ، اهداف خویش را تعیین ؛ افزار و روش های معقول دستیابی به این اهداف را انتخاب نماید و مبارزه نیروهای مساعد اجتماعی را جهت دستیابی به این اهداف سازمان دهد . بنابراین این اندیشه نمیتواند به امر مهمی چون نقش و سهم داشته های فرهنگی در انتظام ، تغییر و تحول حیات اجتماعی بی توجه ماند . قبل از آغاز بحث پیرامون این مسئله ، لازم است با تعریفی از مفهوم فرهنگ ، شناخت درونمایه و اثرات آن در انتظام حیات اجتماعی و تشخیص هویت جامعه ، بحث را آغاز نمائیم .

جامعه شناسان در ادوار مختلف سیر و تکامل تاریخی جوامع بشری از فرهنگ تعریف های زیاد و مختلف بعمل آورده اند ؛ که این تعریف ها ، به تنهایی و بدون توضیح جوانب مختلف مختصات این مفهوم ،

نمی‌توانند معرف کامل محتوی و مضمون آن باشند. بدین منظور ضرور پنداشته می‌شود نخست تعریفی از آن بعمل آمده و بعد پیرامون جهات مختلف مسئله توضیحاتی ارائه گردد.

تعریف فرهنگ :

مجموع فرآورده‌های مادی و معنوی ناشی از کاربرد نیروی جسمی و ذهنی انسان و جامعه. نه طبیعت بطور کل. در امتداد تاریخ بشری ؛ اعم از دست‌آورد های فنی ، تخنیکی ، علمی ، هنری ، ارزش‌های حقوقی ، ساختارهای اجتماعی و سیاسی ، اعتقادات ، عادات ، آداب ، رسوم و سنن را شامل می‌گردد. بنابراین فرهنگ را به فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی تقسیم نموده‌اند.

فرهنگ مادی : مجموع فرآورده‌های مادی اعم از کارافزارها و سایر اشیا را شامل می‌گردد که نسل‌های متعدد انسانی در امتداد تکامل تاریخی خویش ساخته ، به کار گرفته ، مورد استفاده قرار داده و به ارث گذاشته‌اند.

فرهنگ معنوی : مجموع فرآورده‌های معنوی به وسیله انسان در جریان تکامل تاریخی او اعم از علوم ، هنرها ، زبان و ادبیات ، اعتقادات ، عادات ، رسوم ، سنن و سایر ارزشهای معنوی جامعه را شامل می‌گردد. همانطوریکه برداشت‌ها و استنتاج‌های ذهنی ، محرک عمل انسان بوده و آن را سمت و سو میدهند ، عمل و تجربه انسانی نیز باعث غنا و گسترش انباشت‌های ذهنی او می‌گردند ؛ این هر دو بر همدیگر مؤثر بوده و در همدیگر تداخل دارند ؛ بدین ملحوظ فرهنگ معنوی و فرهنگ مادی جوامع بشری نیز بر همدیگر مؤثر و در همدیگر دخیل‌اند. رشد ، انکشاف ، تغییر و تحول یکی بر دیگری اثر گذاشته و از همدیگر اثر می‌پذیرند. نسل‌های متعدد کارافزار از ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین نوع بدوی آن- مثلاً تراشه‌های سنگی- تا پیچیده‌ترین و عصری‌ترین انواع آن- مثلاً سفینه‌های فضایی- در حقیقت تجسم مادی اندیشه انسانی و ممثل سطح رشد ، تکامل و غنای اندیشوی انسان در امتداد تاریخ حیات اجتماعی اوست. همچنان این مسئله که انسان با کدام نسلی از کارافزار مصروف به کار است خود نشان‌دهنده سطح رشد ، تکامل و غنای انباشت‌های ذهنی و توانایی فکری اوست. درین زمینه راننده گاوگادی را با پیلوت هواپیما مقایسه نمائید. پس فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی در جامعه ایجاد و بکار گرفته میشوند ، بنابراین با انسان و جامعه ارتباط دارند. بارزترین مشخصه ارتباط مذکور اینست که تغییر ، تحول و غنای فرهنگ مادی و معنوی به نوبه خود باعث رشد ، انکشاف ، تغییر و تحول انسان و جامعه نیز می‌گردند. این اثرگذاری و اثرپذیری متقابل میان فرهنگ مادی و

فرهنگ معنوی از یک طرف و میان این دو با انسان و جامعه ، شبکه پیچیده روابط متقابل را ایجاد مینمایند که درک ، تحلیل و استنتاج آن در جوامع مختلف بشری و در مراحل مختلف تکامل تاریخی این جوامع ، از اهمیت خارق العاده برخوردار است . نیرو های سیاسی که رهبری جامعه ، انتظام و سوق آن را ادعا دارند ، بدون درک ، تحلیل و استنتاج علمی این واقعیت در خلا و تاریکی گام برداشته ، اشتباهات جبران ناپذیر را باعث و حتی فاجعه می آفرینند . پس لازم است این امر مهم اندکی توضیح گردد .

رابطه انسان و جامعه با فرهنگ :

انسان عنصر اساسی ساختار جامعه و یگانه بازیگر فعال و ایجادگر ارزش های مادی و معنوی در گستره تاریخی حیات اجتماعی محسوب می گردد . اندیشه مشخص ، نخستین بار در ذهن فرد معینی جان می گیرد که در زمان معینی از مرحله تکامل تاریخی جامعه با سطح معین از رشد فرهنگی آن ، زیست دارد . این اندیشه اظهار می شود - گفتاری یا نوشتاری - و یا عملی فردی را در ایجاد ارزشی - مادی یا معنوی - استقامت میدهد . هر قدر که این ارزش ایجاد شده از فرد به خانواده ، از خانواده به طایفه ، از طایفه به قبیله ، از قبیله به قوم ، از قوم به ملت و از ملت به جامعه جهانی و یاهم از فرد به نهضت های گسترده و گسترده تر اجتماعی رسوخ نمایند و مورد قبول قرار گیرد ، به ارزش فرهنگی دیرپا تر و تاثیرگذارتر مبدل میگردد . بنابراین گسترش نفوذ ارزشهای فرهنگی از فرد و خانواده به مجتمع های بزرگ و بزرگتر بشری ، خود پروسه یی است مغلق و پیچیده ، توأم با دخالت فکتور های مساعد و نامساعد ؛ ولی زمانیکه این ارزش ها توسط مجتمع های مذکور قبول گردید و پذیرفته شد ، به شکل لایه یی از اعتقادات و باورها ، در ضمیر ناخودآگاه افراد آن ترسب نموده ، نه تنها اندیشه و عمل آنان را سمت داده و استقامت می بخشند ؛ بلکه طی جریان عادی تاریخی از نسلی به نسلی انتقال می یابند . این جریان چگونه تداوم می یابد ؟

تاریخ جوامع بشری چیزی نیست جز بیان نتایج تاثیر متقابل اندیشه و عمل انسان و تحلیل و استنتاج آن طی تداوم پروسه تکامل جوامع بشری از یک نسل به نسل دیگر . این تکامل تحقق نمی یافت و نمی یابد اگر نتایج اندیشه و عمل نسل های گذشته به نسل های بعدی به شکل انباشت های فرهنگی به میراث گذاشته نمی شد . میراث فرهنگی ، نظام آموزشی جامعه - از گهواره تا گور - را محتوی بخشیده و پروسه انتقال آن از یک نسل به نسل دیگر ، از همان لحظات تولد یک کودک آغاز میگردد . کودک در ابتدا از طریق حواس خویش با عناصر متعدد فرهنگ مادی (افزارهای کاری و زینتی ، مواد غذایی) موجود در پیرامون خود آشنا می گردد . اشکال ،

رنگ ها ، طعم ، رایحه و عملکرد و طرق استفاده از آنان ، نخستین بنیاد های احساسی و ادراکی کودک را شکل داده ، به او مفاهیم و معانی مشخص را انتقال می دهند که این مفاهیم و معانی ، و بیان لفظی آنان (زبان مروج) ، نخستین سنگ بنا های انباشت های ذهنی او را تشکیل می دهند . تفاوت پرورش قدرت ذهنی کودک که در پیرامون (محیط خانوادگی و اجتماعی عقب مانده) خود ، نسل های ابتدایی آسیا ، وسایل و کار افزار را با اشکال و رنگ های غیر جالب ، عملکرد ساده و روش های ساده استفاده ، مشاهده مینماید ، با کودک که در پیرامون (محیط خانوادگی و اجتماعی انکشاف یافته) خود نسل های پیشرفته و متکامل آسیا ، کار افزار و وسایل را با اشکال و رنگ های جالب ، عملکرد پیچیده و روش های مغلق استفاده ، مشاهده مینماید ، از همینجا ناشی میگردد . به همین ملحوظ انتخاب سامان بازی و رنگ های آن برای کودکان سنین مختلف ، از اهمیت زیاد تربیتی ، در رشد و انکشاف ذهنی او برخوردار است .

در قدمه بعدی اطفال طی پروسه رشد عقلی خویش با عناصر از فرهنگ معنوی محیط پیرامون (خانوادگی و اجتماعی) خود ؛ چون: عقاید دینی و مذهبی ، ارزشهای اخلاقی ، سنن ، عنعنات ، آداب و رسوم آشنا می گردند ، آنها را می پذیرند ، پذیرش این بخش از فرهنگ معنوی در تشکل عناصر بنیادی شخصیت فرد اجتماعی ، طی تمام ایام زندگی او تاثیرات بسزا دارد . یعنی شخصیت فرد انسانی در بستر این برداشت های فرهنگی او ، شکل و محتوی می پذیرد که این برداشت ها تمامی اندیشه و عمل او را در طول زندگی اش مایه و تحرک بخشیده و استقامت می دهند . به همین ملحوظ در برنامه های علمی پرورشی و آموزشی کودکان و نوجوانان به پرورش مختصات مثبت فردی و رشد شخصیت شان توجه حد اکثر مبذول میدارند . همین بخش از فرهنگ است که در جوامع سنتی بر ذهنیت و عمل اکثریت افراد جامعه (افراد سنتی) ، استیلای بیشتر داشته و بیشتر از همه در برابر تغییر و تحول حساس بوده ، جان سختی نشان داده و مقاومت مینماید .

مرحله بلوغ عقلانی انسان - با در نظر داشت درجات مختلف استعداد ها و دسترسی های متفاوتی او به امکانات و فرصت ها - توأم است با اکتساب علوم و هنرهای متداوله عصر که در اندیشه و عمل شاخص ترین نمونه های آنان با ابداعات ، اختراعات ، نوآوری ها و سنت شکنی های فرهنگی و با تعهد ، وقف و قبول فداکاری - بخصوص در جوامع سنتی - تبارز میابد . این نمونه های شاخص و شاخه های بالنده انسانی که با قبول فداکاری ، تغییر و تحول فرهنگی جامعه و در نتیجه تغییر و تحول جامعه را تداوم قانونمند می بخشند ، با داشتن مختصات چون: استعداد کافی برای نوآوری ، قدرت بالای انتخاب و تصمیم گیری ،

اعتماد به نفس ، وسعت و عمق نظر ، توانمندی کنترل هیجانات روحی و روانی ، دوری از تنگ نظری و تعصب ، پرهیز از تقلید محض و آمادگی برای پذیرش خطرهای ناشی از بیان اندیشه ها و اقدام به تجارب نو و نه هراسیدن از اشتباهات در بیان این اندیشه ها و در جریان این تجارب ، خصلت انعطافیت لازم برای پذیرش تغییر و تحول ، استثقلال رای و نظر و اعتقاد به آزادی فکر و بیان آن ، آموختن از درس های گذشته و در نظر داشتن واقعیت های حال ؛ برخورد عقلانی ، نقادانه و توأم با شک علمی به مسایل و دوری از اندیشه ها و اعمال خرافاتی ؛ باور به محاسبات و تحلیل ها جهت پیشبینی و مخالفت با تقدیرگرایی ؛ آگاه به حقوق خود و دیگران و معتقد به عدالت و مصمم به مبارزه علیه ظلم و بی عدالتی ؛ مسوولیت پذیری و وظیفه شناسی ؛ امید به زندگی و خوشبینی به آن ؛ جمع گرا و معتقد به کار جمعی ؛ پرکاری و کم حرفی ؛ وطن دوستی و لذت بردن از خدمت به هموطن و در مجموع خدمت به انسان و در نهایت با داشتن خصلت انضباط پذیری و علاقمندی به انتظام امور و قانونیت ، نشانه های شخصیت توسعه یافته اجتماعی را تبارز میدهند . اندیشه و عمل این شخصیت ها با به حرکت آوردن ، سمتهای و سوق اندیشه و عمل سایر افراد جامعه ، کیفیت انتظام فرهنگی جامعه و در نتیجه کیفیت زندگی اجتماعی- اقتصادی را ارتقا داده ، بنیاد های مادی و معنوی جامعه توسعه یافته را با مختصات ذیل تدارک مینمایند .

جامعه توسعه یافته ، جامعه بی است بهرور از : یک نظام آموزشی سیال ، پویا و مبتکر ؛ سطح بلند سواد و دانش عمومی ، نظام تولیدی- فرآورده های مادی و معنوی- مجهز با کادر های متخصص و افزار پیشرفته ، با سطح بلند تولید و با شرکت هرچه گسترده افراد جامعه ؛ وجود و حضور مؤثر ساختار های جامعه مدنی با مشارکت گسترده افراد جامعه ؛ ارتقای نقش دولت بمثابه دستگاه سیاسی با ظرفیت کارگذاری حد اکثر و توأم با انتظام ، شفافیت و مسوولیت پذیری در عملکرد آن ؛ ارتقای سطح رفاه زیستی ، جسمی و روانی افراد جامعه و تامین امنیت اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی آنان ؛ سطح بلند رعایت و تحقق اصول و ارزشهای مردم سالاری .

باید گفت که در برابرا انسان توسعه یافته که با وقف ، فداکاری و از خودگذری ، بستر لازم را برای حرکت بسوی جامعه توسعه یافته هموار مینمایند ، انسان سنتی قرار دارد . انسان سنتی مختصات متضاد انسان توسعه یافته را توأم با محافظه کاری ، ترس از تغییرات و نوآوری را توأم با عصبیت نسبت به آن ، تبارز میدهد و باعث حفظ جامعه سنتی با معیارهای بدوی آن میگردد .

سرعت سیر تغییر و تحول فرهنگی یک جامعه و در نتیجه سرعت سیر تغییر و تحول خود جامعه ، در جوامع سنتی کندتر و در جوامع توسعه یافته تندتر می باشد . زیرا در جوامع سنتی - مثلاً جامعه قبیله‌ای - ارزش‌های جا افتاده و نهادینه شده فرهنگی در محیط محدود قبیله به سنن و ارزش‌های مقدس و هویت بخشنده («نام و نشان») همان قبیله مبدل گردیده و تلاش برای تغییر و تحول آن بدعت و نفی هویت همان قبیله تلقی شده با مقاومت‌های اجتماعی مواجه می‌گردد ؛ در حالیکه در جوامع توسعه یافته و مدنی تبارز چنین حساسیت‌ها زمینه گسترده نداشته ، بنابراین با مقاومت‌های گسترده اجتماعی مواجه نمی‌گردد . باید تذکار نمود که بخش‌های از فرهنگ معنوی چون اعتقادات ، سنن ، آداب ، رسوم و عادات ، بخصوص بخش اعتقادی آن ، بیشترین و گسترده‌ترین حساسیت‌ها و مقاومت‌ها را در برابر تغییر و تحول نشان می‌دهند .

از توضیحات فوق میتوان به این مختصات از فرهنگ ، پی برد :

۱- فرآورده‌های مادی و معنوی که در ابتدا توسط افراد شاخص ، پیشگام ، متعهد ، با وقف و فداکار ایجاد می‌گردد ، بعد از پذیرش آن توسط جامعه ، ارزش فرهنگی کسب نموده ، عنصری از عناصر معرف هویت آن جامعه را تشکیل داده ، مورد حمایت قرار می‌گیرد .

۲- فرهنگ پدیده اجتماعی است ، در جامعه ایجاد گردیده ، ترویج یافته و غنا کسب مینماید .

۳- ارزشهای فرهنگی قابل آموزش اند و از طریق نظام‌های آموزشی ترویج شده میتوانند .

۴- ارزشهای فرهنگی ، نظام آموزشی جامعه را - در کلیت آن : از گهواره تا گور - محتوی بخشیده ، سمت می‌دهد و با ترسب در ضمیرناخود آگاه افراد جامعه در طرز و محتوی اندیشه و عمل آنان و در نتیجه در طرز اندیشه و عمل جامعه اثر گذاشته ، آن را تحریک نموده و استقامت می‌بخشد .

۵- ارزشهای فرهنگی از یک نسل به نسل دیگر به میراث رسیده و بطور انباشت‌های فرهنگی انتقال می‌یابد .

۶- ارزشهای فرهنگی پیوند و ارتباط میان افراد جامعه را تقویت نموده ، در نتیجه وفاق اجتماعی را بار آورده ، تحکیم می‌بخشد .

۷- ارزشهای فرهنگی به باور ها و اعتقادات افراد جامعه شکل و محتوی بخشیده در نتیجه ، نظارت اجتماعی را در حمایت از «قدسیت» خود ، در برابر افراد جامعه و فکتورهای فراتر از آن بر می‌انگیزد .

۸- عمل و نظر افراد جامعه در مطابقت با ارزشهای فرهنگی شان ، آنان را آرامش روحی بخشیده و بمثابة مظهر خوشی ، زندگی را برای شان لذت بخش می سازد .

۹- ارزشهای فرهنگی بنابر قدرت و امکانات نفوذ خویش ، از مجتمع های کوچک به اجتماعات بزرگ راه می گشاید ، در امتداد زمان و گستره مکان انتشار می یابد و میدان تاثیر خویش را گسترش میدهد .

۱۰- فرهنگ هایی که در حوزه های معین جغرافیایی شکل و محتوی می پذیرند ، در برابر هم قرار گرفته ؛ در شرایط آرام در همدیگر نفوذ نموده ؛ یا در نتیجه هجوم ، بر همدیگر غلبه مینمایند . سانه های بزرگ طبیعی در طول تاریخ ، اضمحلال کامل و یا قسمی فرهنگ ها را در جغرافیای معینی باعث شده ؛ همچنان لشکرکشی های جهانکشایان و مهاجرت های کتلوی ، باعث فروریزی و یا تداخل و امتزاج فرهنگ ها گردیده است . در وضعیت کنونی جهان ، رسانه های گروهی بخصوص رادیو ، تلویزون و شبکه انترنت بمثابة افزار نفوذ و غلبه فرهنگ ها بر همدیگر ، بکار گرفته می شوند که در عقب آن اهداف استراتژیک اقتصادی ، سیاسی و نظامی قرار دارند .

۱۱- فرهنگ ها مطابق به قانونمندی های درونی خود ، در امتداد زمان ، با استحاله نمودن عناصر قدیم و پذیرش عناصر جدید ، تغییر و تحول می پذیرند ؛ با این تفاوت که تغییر و تحول فرهنگ های بدوی بنابر مقاومت و سخت جانی محافظه کارانه ، با سیر بطی تحقق می پذیرد در حالیکه فرهنگ های مدنی و عصری در برابر تغییر و تحول انعطاف پذیر اند . هیچ تغییر و تحولی کلی را جامعه نخواهد پذیرفت تا بستری لازم فرهنگی اش تدارک نگردیده باشد .

زمینه ها و معیار های ارزشهای فرهنگی :

نظام فرهنگی مجموعه در هم پیچیده و بهم مرتبط ارزشهای مادی و معنوی یک جامعه است که بر اساس قرارداد اجتماعی ، مورد پذیرش جامعه قرار گرفته و هویت همان جامعه را در مرحله معین از رشد و تکامل تاریخی آن و در جغرافیای معین معرفی می نماید . فرآورده های مادی و معنوی افراد جامعه در زمینه های معین تبارز و در سنجش با معیار های همین زمینه ها ، رد و یا تائید می گردند . جامعه شناسان اغلباً این زمینه ها را بطور ذیل مشخص ساخته اند :

۱- دین و مذهب

۲- زبان و ادبیات

۳- علم و هنر

۴- نظام اقتصادی و معیشتی

۵- مراحل و رویداد های تاریخی

۶- مختصات جغرافیایی

فرآورده های مادی و معنوی در واقعیت مطابق به معیارها و ارزشهای مورد نظر در زمینه های فوق توزین می گردند ، در صورت مطابقت با معیارهای مذکور ، مورد پذیرش جامعه قرار گرفته ، ارزش فرهنگی می یابند و در صورت عدم مطابقت مورد بی اعتنایی قرار گرفته و در صورت قرار گرفتن متضاد آن با معیارهای مذکور مورد تردید و حتی انزجار قرار می گیرند . توجه به این عوامل ، معیارها و ارزشهای مربوطه آن و برخورد خرد ورزانه به آنان ، پیوند احزاب و نهضت های سیاسی را - که برای تغییر و تحول اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی جامعه تلاش و مبارزه مینمایند - تحکیم بخشیده حمایت آنان را برای دستیابی به اهداف مطروحه خویش جلب مینمایند . برعکس بی توجهی و برخورد ماجراجویانه با این عوامل و معیارها و ارزشهای مورد نظر آنان ، نه تنها این احزاب و نهضت ها را از مردم تجرید نموده ، بلکه مورد غضب آنان قرار داده ، فاجعه بار می آورد .

رابطه نیرو های اجتماعی با نظام فرهنگی :

جامعه مجموعه از افرادیست که بوسیله نظام پیچیده از عناصر و روند های متعدد ، مختلف و متضاد اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی به هم مرتبط گردیده اند . انتظام کثرت مبتنی بر وحدت اضداد ، عینیت طبیعی بوده و قانون طبیعت - منجمله از جامعه بمثابة جز آن - است . این عینیت و چگونگی روابط و اثر گذاری متقابل میان عناصر متشکله آن ، عامل درونی و ذاتی حرکت ، تغییر و تکامل طبیعت و جامعه محسوب میگردد . در صورت نفی ، نادیده گرفتن و یا بی توجهی به یکی از عناصر قانون مذکور (انتظام ، کثرت ، وحدت اضداد) ، پروسه حرکت ، تغییر و تکامل که معلول آن است ، مختل گردیده با بحران مواجه میگردد . با در نظر داشت توضیحات فوق ، نیروهای سیاسی با گرایش های متضاد سه گانه (ترقیخواه ، محافظه کار و ارتجاعی) و لایه های متعدد هریک از آنان ، خاستگاه ها و در عین حال پایه های اتکایی و استنادی شان را هم در نظام اجتماعی ، هم در نظام اقتصادی و هم در نظام فرهنگی جامعه دارند . هریک از این نیروها تلاش دارند ، در تقابل با نیروهای رقیب ، از این استناد ها برای دستیابی به اهداف شان استفاده نمایند . پس مبارزه این نیروهای متضاد در عرصه های اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی ، زمانی قانونمند و خردورزانه است که

این نیروها با در نظر داشت قانون مذکور و با استناد به پایه های اجتماعی خویش ، مبارزه سیاسی شتتپان را در عرصه های اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی سازمان دهند . اینک با توجه به موضوع مورد بحث این فصل ، مبارزه متقابل این نیروها را در عرصه فرهنگ ، مورد توضیح و تفسیر قرار میدهیم:

مبارزه فرهنگی یک بخش از مبارزه سیاسی است. درک علمی نیروهای سیاسی از نظام کثیر مبتنی بر وحدت عناصر متضاد و بهم مرتبط فرهنگی و درجه صلابت و سیالیت هریک از این عناصر در برابر امر ضرور تغییر و تحول ، همچنان اتخاذ روش های خردورزانه برخورد با این عناصر و بکاربرد و سوق آنان در مسیر دستیابی به اهداف تاکتیکی و دورنمایی شان ، از اهمیت خارق العاده برخوردار است. هریک از نیروهای خردورز سیاسی با در نظر داشت مواضع و اهداف شان ، عناصر اتکایی و استنادی خویش را تشخیص و از آن بمثابة بستر دستیابی به اهداف تاکتیکی و دورنمایی شان استفاده می نمایند ؛ افزون بر آن این نیروها تلاش مینمایند سایر ارزشهای فرهنگی جامعه را در صورت امکان چنان تفسیر و تعبیر نمایند که مؤید و تقویت کننده اثر گذاری سیاسی آنان در ابعاد مختلف حیات اجتماعی-اقتصادی جامعه گردد. بطور مثال دین و مذهب یکی از زمینه های تبارز و معیار های سنجش ارزشهای فرهنگی است ؛ هیچ فرآورده مادی و معنوی نمیتواند در یک جامعه سنتی و مذهبی ارزش فرهنگی کسب و مورد حمایت قرار گیرد که با اصول و ارزشهای دینی متضاد باشد. بنابراین نیروهای سیاسی خردورز با درک این واقعیت اجتماعی تلاش می ورزند هم از اصول و ارزشهای دینی و مذهبی و هم از اندیشه ها و اهداف سیاسی شان تعبیر و تفاسیری را ارائه بدارند که آنها مألوف همدیگر بوده و یا حداقل در تضاد و تقابل قرار نگیرند .

اندیشه سیاسی مصالحه ملی و مسئله فرهنگ :

اندیشه سیاسی مصالحه ملی ، اندیشه سیاسی خردورز ملی ، ترقیخواه مبتنی بر فلسفه صلح است. این اندیشه به عینیت انتظام کثرت مبتنی بر وحدت اضداد معتقد بوده ؛ حرکت ، تغییر و تحول را ناشی از عمل و عکس العمل عناصر و روند های کثیر و متضاد اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی در نظام واحد اجتماعی دانسته با شناخت دقیق علمی از مختصات این عناصر و روند ها و جایگاه آنان در نظام اقتصادی-اجتماعی ، محتوی و طرز برخورد و چگونگی روابط خویش را با آنها مشخص می سازد .

افغانستان در حال حاضر کشوریست سنتی ، رو به توسعه و متاثر از بحران ناشی از جنگی که پیش از سه دهه آغاز گردیده و هم اکنون نیز ادامه دارد . این سه مشخصه بر تمامی ابعاد زندگی جامعه اعم از اجتماعی ،

اقتصادی و فرهنگی اثر گذاشته اند. اندیشه سیاسی مصالحه ملی دستگاہ افغانی تفکر سیاسی خردورز معطوف به وضع کنونی، رفع بحران و سوق جامعه بسوی ثبات و ترقی در مرحله کنونی مبارزه سیاسی است و یا با افاده کلی میتوان گفت که اندیشه سیاسی مصالحه ملی، دستگاہ تفکر سیاسی افغانی گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح است. پروسه گذار از فرهنگ جنگ به فرهنگ صلح، پروسه بلند مدت است. برای آغاز این پروسه قبل از همه لازم است درک دقیقی از نظام فرهنگی افغانی، عناصر متشکله مادی و معنوی این نظام، چگونگی اثرات این عناصر بر همدیگر و در عین حال اثرات آنان بر ذهن و روان افراد جامعه و در مجموع بر روان اجتماعی، انگیزه های محرک این اثرات ذهنی و روانی از قوه به فعل در عملکرد افراد جامعه و حرکت های اجتماعی، تشخیص عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی افغانی که علل جنگ محسوب گردیده و یا از آن برای تحریک جنگ استفاده افزاری صورت می گیرد. همچنان تشخیص عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی افغانی که گرایش به صلح را تقویه نموده و یا از آنان جهت تقویت پروسه صلح استفاده افزاری بعمل آمده میتواند. پرواضح است که عناصر و بخش های دوگانه فرهنگی مذکور (علل تحریک جنگ و صلح و افزار مورد استفاده هر یک) در معیارهای ارزشی فرهنگ افغانی (دین و مذهب، زبان و ادبیات، علم و هنر، اقتصاد و معیشت، مراحل و رویداد های تاریخی و مختصات جغرافیایی) وجود دارند. همانطوریکه اندیشه ها و نیروهای سیاسی محرک جنگ، تلاش مینمایند که با شناخت از برخی از عناصر و بخش های از فرهنگ مادی و معنوی مساعد، آن ها را در خدمت اهداف شان قرار داده و با استفاده از آنان ماشین جنگی مورد نظر شان را پوشش های فرینده فرهنگی بخشیده؛ آن را تمویل و به حرکت در آورند؛ اندیشه سیاسی مصالحه ملی و نیروهای سیاسی معتقد به این اندیشه نیز تلاش مینمایند تا با شناخت عناصر و بخش های مساعد از فرهنگ مادی و معنوی و معیارهای افغانی ارزشی آن، نه تنها آنها را در جهت تضعیف گرایشات جنگی و تقویت پروسه صلح بکار گیرد بلکه پوشش های فرهنگی اندیشه ها و نیروهای سیاسی متمایل به جنگ را نیز عقب زده نیات واقعی آنان را برملا سازد. اینک دو برخورد فوق را با توجه به معیارهای ارزشی فرهنگی جامعه افغانی مورد بحث قرار میدهم:

۱- دین و مذهب:

در جامعه سنتی ما، دین مقدس اسلام، دین قریب به اتفاق تمامی مردم را تشکیل داده، آمیزه های از ارزشهای اصیل دینی با برخی از رسوم و باورهای بومی و حتی خرافی، بنیاد های اعتقادی اکثریت جامعه را

که از سواد بی بهره و یا بهره کم دارند ، تشکیل می‌دهند . درک اندک و ناقص از محتوی اصلی متون مقدس اسلامی در میان قشر سنتی مبلغین و مروجین آن ، توأم با تعابیر و تفاسیر ناشی از محدوده های ذهنی ، همچنان سؤاستفاده های افزاری سیاسی بوسیله حکام مستبد ، ارتجاع و استعمار از اعتقادات دینی عوام ، مشخصه جوامع سنتی ، منجمله جامعه افغانی است . بنابراین اندیشه های سیاسی خرد ورز نیز که رسالت و وظیفه تغییر و تحول جامعه را در برابر خویش قرار داده اند ، نمیتوانند و نباید نسبت به اعتقادات فوق الذکر دینی مردم افغانستان بی توجه باشند. زیرا تغییر و تحول اجتماعی به مفهوم کامل آن تحقق نمی یابد تا ذهن انسان جامعه آماده پذیرش تغییر و تحول و تحقق آن نگردند . پروسه گذار از جامعه سنتی به جامعه توسعه یافته در حقیقت پروسه گذار فرهنگی-مادی و معنوی-است. خوشبختانه ارزش های اصیل دین مقدس اسلام (با تفکیک و تجرید نفوذ باور های بومی و خرافی جوامع مختلف اسلامی و از جمله افغانی و تعابیر و تفاسیر غرض آلود توجیه به اهداف سیاسی ارتجاعی و استعماری) نه تنها مانع این گذار نمیگردد بلکه با احکام صریحی فرد مسلمان را مکلف به آموزش علم ، آگاهی از قوانین طبیعی و تسخیر عرصه های آن بمنظور بهبود حیات اجتماعی-اقتصادی و غنای فرهنگی ، انتظام حیات اجتماعی اقتصادی بر مبنای اصول عدالت ، رعایت اصل مشوره و ابراز رای در انتظام حیات اجتماعی ، رعایت اصل اعتدال-به مفهوم نفی محافظه کاری و هم نفی تلاش ماجراجویانه جهت تازاندن پروسه ها-در همه امور و... نیز می سازد. با توجه به همین ارزشهای اصیل اسلامی ، اندیشه سیاسی مصالحه ملی بمثابة دستگاہ تفکر سیاسی افغانی ، انتظام یافته و دیدگاه اسلامی «والصلح خیر» را بنیاد اعتقاد فلسفی خویش (رک: به فصل دوم این اثر) قرار داده است. بنابراین این اندیشه از موضع «اعتدال» به آنچه «خیر» است می پردازد ، و از چنین موضعی علیه بنیادگرایی «راست و چپ» و علیه هر آنچه منبع «شر» است مبارزه مینماید . اندیشه مصالحه ملی در تعیین اهداف ، انتخاب شیوه ها و بکاربرد افزار دسترسی به این اهداف و توضیح و تفسیر هر یک از آنان به ارزشهای فوق الذکر توجه داشته است. افزون بر آن این اندیشه ماهیت ارتجاعی اهداف سیاسی نیروهای راست افراطی و سؤاستفاده آنان را مبتنی بر تعابیر و تفاسیر قرون وسطایی از دین مقدس اسلام و آمیزه های آن با باور های بومی قبیلوی و خرافی ارتجاعی برملا ساخته در ارتقای درک سیاسی هموطنان مسلمان نقش خویش را ایفا مینماید . اندیشه سیاسی مصالحه ملی طرفدار تعمیل سیاست هایی است با عطف توجه به ارزشهای اصیل اسلامی ؛ ولی با استفاده افزاری از اسلام جهت بدست آوردن اهداف سیاسی کاملاً مخالف است. زیرا استفاده افزاری از دین-

منجمله دین مقدس اسلام-آن را ماهیت سیاسی-ایدولوژیک بخشیده ، خصلت فراایدولوژیک آن را زیر سوال برده ، خواهی نخواهی- مانند تمام ایدولوژی های سیاسی- در میان مومنین انقطاب و صف بندی سیاسی را باعث میگردد . چنین برخوردی نمیتواند به نفع دین باشد . تجارب تاریخی بعد از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام ، انقطاب های متعدد اندیشوی و صفبندی های متقابل و حتی متضاد میان مسلمانان ، ناشی از نقض اصل فراایدولوژیک بودن دین و درین مورد ، نقض فراایدولوژیک بودن دین مقدس اسلام است . نمونه های «هفتگانه» و «هشت گانه» ، «تنظیم های اسلامی» افغانستان و برخورد های خصمانه شان در برابر همدیگر ، هم به مردم مسلمان افغانستان و هم به دین مقدس اسلام نتایج زیانباری را در قبال داشته است . نظام های سیاسی نامنهاد دینی - از جمله نظام های سیاسی نامهاد «اسلامی» مانند «جمهوری اسلامی افغانستان» ، «جمهوری اسلامی پاکستان» ، «جمهوری اسلامی ایران» و ... در بهترین حالت آن (اگر لحظه تصور شود که چنین حالتی وجود دارد) مخالفت های گسترده مردم را علیه خویش برانگیخته و برخواهد انگیخت . بنابراین مسجد می باید محل عبادات و تبلیغ و ترویج محسنات اخلاقی افراد جامعه باشد نه محل سیاست ، این اصل ، مسجد را به مرکز وفاق عبادی و اخلاقی مسلمانان - و نه مرکز نفاق سیاسی میان آنان - مبدل می سازد و جایگاه شایسته اجتماعی عالم دینی را به مثابه شخصیت مبلغ و مروج عبادات و اخلاقیات ، مشخص ساخته ، معنویت و محبوبیت می بخشد و آنان را از شخصیت های سیاسی - که همیشه و هم زمان ، هم طرفداری ها را در حمایت و هم مخالفت ها را برضد مواضع سیاسی خویش بر میانگیزند - تفکیک مینماید . پس اندیشه سیاسی مصالحه ملی همچنانکه با بی توجه بودن سیاست نسبت به دین و یا ضد دینی ساختن سیاست مخالف است ، با سیاسی ساختن دین و استفاده افزاری از دین بخاطر بدست آوردن اهداف سیاسی ، نیز مخالفت جدی دارد . رعایت این اصل را در پروسه عملی تحقق مصالحه ملی ، بمثابه سیاست رسمی دولت جمهور افغانستان طی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۷۱ خورشیدی ، مورد بحث قرار میدهیم .

ادامه دارد